

ماجرای زنی که دزد شد

گره کور آرزوها!

پسرش خواستگاری کرد. انگار همه چیز یک داشتیم مورد توجه شوهرم قرار بگیرم اما از آن جایی که در اوایل نوجوانی پای سفره عقد نشستم و همسر من نیز عواطف و احساسات مرا نادیده گرفت، همه آرزوهایم به گره کوری تبدیل شد که با ندندان هم باز نمی شد... به گزارش اختصاصی خراسان، این ها بخشی از اظهارات زن جوانی است که در اجرای دستور قضایی توسط نیروهای کلانتری قاسم آباد مشهد دستگیر شده بود. این زن جوان که باید به مرکز ترک اعتیاد اجباری منتقل می شد پس از آن که به سوالات کارشناس زبده دایره مددکاری اجتماعی کلانتری پاسخ داد و مورد کنکاش های روان شناختی و مشاوره ای قرار گرفت در گفت وگویی کوتاه با خبرنگار خراسان نیز به تشریح سرگذشت تاسف بارش پرداخت. آن چه می خوانید نتیجه این گفت وگوی کوتاه با زنی است که سرنوشت تلخی دارد.

چند سال داری؟ ۳۵ ساله هستم.

متاهلی؟ نه! مطلقه ام و تنها زنگی می کنم!

پدر و مادر در قید حیات هستند؟ بله! آن ها سراسر ایداریکی از مدارس مشهد بودند و هر دو بازنشسته آموزش و پرورش هستند.

تا کلاس چندم درس خواندی؟ دوم دبیرستان بودم که درس و مدرسه را رها کردم و در اوایل نوجوانی پای سفره عقد نشستم. اگر از دواج نمی کردی، چه آرزویی داشتی؟ از همان دوران که بودی به نقاشی علاقه عجیبی داشتم. همواره آرزوی می کردم روزی یک نقاش بزرگ یا گرافست ماهری شوم و در این شغل به شهرت برسم.

پس به آرزویت نزدیک شدی؟ از آن جایی که زود از دواج کردم، همه آرزوهایم به یک گره کور بزرگ تبدیل شد تا جایی که به قول معروف دیگر با ندندان هم باز نمی شد. احساس می کردم باید به شوهر داری و خانه داری بپردازم و زیاده آرزوهای خودم نمی اندیشیدم. چگونه با همسر آشنا شدی؟ آن زمان تازه وار ۱۶ سالگی شده بودم و جز درس و مدرسه چیز دیگری نمی دانستم. اصلا معنی از دواج چگونه با همسر ات آشنا شدی؟ آن زمان تازه وار ۱۶ سالگی شده بودم و جز درس و مدرسه چیز دیگری نمی دانستم. اصلا معنی از دواج را هم نمی فهمیدم! تا این که یکی از دوستان پدرم که به منزل ما رفت و آمد داشت، مرا برای

قتل معاون عمرانی

امامزاده صالح(ع) امنیتی نبود

معاون امنیتی و انتظامی استاندار تهران انگیزه قتل معاون عمرانی حرم امامزاده صالح(ع) را موضوعی شخصی دانست. به گزارش رکتنا، حمیدرضا گودرزی معاون امنیتی و انتظامی استاندار تهران اظهار کرد: با توجه به بررسی هایی که در خصوص قتل معاون عمرانی حرم امامزاده صالح(ع) انجام شده است، این موضوع امنیتی نبوده و شخصی است. گفتنی است، مهندس طاهری معاون عمرانی حرم امامزاده صالح(ع) صبح روز یک شنبه به ضرب سه گلوله توسط افراد ناشناس به قتل رسید. به محض اعلام این خبر، عوامل پلیس آگاهی تهران بزرگ در محل حضور پیدا کردند و به بررسی موضوع پرداختند. شناسایی و دستگیری عامل یا عاملان این حادثه در دستور کار پلیس بوده و موضوع به صورت ویژه در دست بررسی است.

خرس وحشی دست مرد خوزستانی را درید



باغملک هدف حمله یک قلاده خرس قرار گرفت. به گزارش رکتنا، یخشدار مرکز صیدون گفت: با اعلام اهالی منطقه سردرآب، یک مرد روستایی که گوسفندان خود را برای چرا به کوه های پالیاب برده بود، هدف حمله یک قلاده خرس قرار گرفت. ابراهیم سپاس زاده افزود: باهماهنگی های صورت گرفته، این مرد روستایی که از ناحیه دست دچار آسیب شده بود، با کمک اهالی منطقه و توسط یک دستگاه آمبولانس اورژانس جادامی چلسرخ، برای مداوا به مرکز درمانی شهر باغملک منتقل شد. بخش صیدون یکی از بخش های تابعه شهرستان باغملک در استان خوزستان است.

کوتاهی شغل خودش را از دست می داد و من با مشکلات مالی شدیدی دست و پنجه نرم می کردم. همسر متعادل بود؟ نه! او مواد مخدر مصرف نمی کرد یعنی من او را در حال مصرف مواد ندیدم اما دایم الخمر بود و خیلی مشروبات الکلی می نوشید که بسیاری از کتک کاری هایش نیز به همین دلیل بود چون حالت



تلاش برای فرار از دست پلیس

طبیعی نداشت.

بعد از «طلاق» مخارج زندگی خود را چگونه تامین می کردی؟ پدر و مادر مخالف جدایی من از همسر بودند به همین دلیل بعد از «طلاق» به سراغ خانواده ام نرفتم و مستقل زندگی کردم. منزل کوچکی را در شهرک شهید رجایی اجاره کردم و با گلدوزی و خیاطی که در مدرسه آموخته بودم، مخارج زندگی ام را تامین می کردم.

فرزندانت را چه کردی؟ من حضانت دخترم را پذیرفتم و آن ها که دیگر ۸ و ۹ ساله بودند در کنار من زندگی می کردند. چگونه معناد شدی؟ بعد از طلاق، در محله ای که زندگی می کردم با پسر جوانی آشنا شدم که به «محمود پلنگ» معروف بود! او چنین وانمود می کرد که خیلی غیرتی است و از همه زنان و دختران محله در برابر مزاحمان خیابانی دفاع می کند. اگر چه او جوانی مجرد

و ۱۰ سال از من کوچک تر بود ولی در میان همین دیدار های خیابانی به او دلباختم و با هم ارتباط برقرار کردیم. «محمود» بیشتر اوقات از نظر مالی دستم را می گرفت و کم کم می کرد. از سوی دیگر من که به شدت وابسته محمود شده بودم، هر کاری از من می خواست برایش انجام می دادم و چشم و گوش بسته حرف هایش را تایید می کردم! هیچ وقت نتوانستم در برابر خواسته هایش مقاومت کنم یا به او «نه» بگویم. «محمود» که به صورت تفریحی مواد مخدر مصرف می کرد مرتبیز به مصرف آن دعوت کرد. من هم بدون تامل پذیرفتم و در کنار او مسیر تباهی را پیچیدم!

پدر و مادر از این رابطه غیر اخلاقی خبر داشتند؟ نه! ارتباط زیادی با پدر و مادر نداشتم. شاید ماهی یک بار آن ها را می دیدم و با فامیل هم رفت و آمدی نداشتم. فرزندانم نیز

تحصیل می کردند و بعد از ظهر ها هم برای تامین مخارج زندگی بیرون از خانه مشغول کار بودند.

سرفت و خلا فکاری را چگونه آغاز کردی؟ وقتی بر اثر معاشرت با «محمود پلنگ» به یک زن معتاد تبدیل شدم و مخارج زندگی ام افزایش یافت او نیز مرا رها کرد و به دنبال سرنوشت خودش رفت. من که دیگر تنها و بی کس مانده بودم، مجبور شدم با سرت هزینه های اعتیادم را تامین کنم چرا که جرئت نداشتم از فرزندانه به خاطر خرید مواد پول بگیرم!

تا کنون دستگیر شده ای؟ نه! اولین بار است.

«محمود پلنگ» به طور ناگهانی تو را رها کرد؟ او مرا به عقد موقت خودش درآورده بود و هیچ تعهدی به زندگی مشترک با من نداشت. به همین دلیل گاهی سراغم می آمد و تا مدتی

دیگر به دنبال زندگی خودش می رفت اما زمانی که متوجه شد من به طور عجیبی آلوده مصرف مواد مخدر صنعتی شده ام، ماجرا را برای پدر و مادرم بازگو کرد. آن ها با شنیدن سرگذشت اسفبار من، منزلی برایم در غرب مشهد اجاره کردند تا دست از خلا فکاری هایم بردارم و راه درست زندگی را در پیش بگیرم! از طرف دیگر هم پسرم نمی توانست حضور «محمود پلنگ» را تحمل کند و از این موضوع بسیار خجالت زده می شد. این بود که محمود پلنگ دیگر مرا رها کرد و به سراغم نیامد.

فرزندانت چگونه روزگار می گذرانند؟ آن ها الحمدلله خیلی سالم و باتربیت هستند. پسرم حتی سیگار هم نمی کشد و هم اکنون در رشته شیمی دانشگاه در حال تحصیل است دخترم نیز بعد از گرفتن دیپلم، خودش را برای آزمون سراسری آماده می کند.

چند سال است که معتادی؟ قبلا تفریحی شیر و تریاک می کشیدم اما از هفت سال قبل به مصرف مواد مخدر صنعتی روی آوردم و زندگی ام را به نابودی کشیدم. قصد داری ترک کنی؟ بله! به خاطر فرزندانه سراسری آماده می کند. چند سال است که معتادی؟ قبلا تفریحی شیر و تریاک می کشیدم اما از هفت سال قبل به مصرف مواد مخدر صنعتی روی آوردم و زندگی ام را به نابودی کشیدم. قصد داری ترک کنی؟ بله! به خاطر فرزندانه سراسری آماده می کند. چند سال است که معتادی؟ قبلا تفریحی شیر و تریاک می کشیدم اما از هفت سال قبل به مصرف مواد مخدر صنعتی روی آوردم و زندگی ام را به نابودی کشیدم. قصد داری ترک کنی؟ بله! به خاطر فرزندانه سراسری آماده می کند.

فکر می کنی در کجای زندگی مسیر را اشتباه رفتی؟ اول این که نباید در آن سن و سال ازدواج می کردم یا حداقل پدر و مادرم درباره زندگی مشترک آگاهی و اطلاعات کافی را به من می دادند اما من هم که از زندگی مشترک چیزی نمی دانستم برای رفع اختلافات خانوادگی با همسرم، تلاش نکردم و با او به گفت و گو ننشستم. شاید اگر با هم صحبت می کردیم و من از کمبود محبت ها و عاطفه هایم سخن می گفتم، این روابط به سر دی نمی گرایید و من طلاق نمی گرفتم چرا که طلاق آغاز بدبختی است، اگر به درستی و سنجیده شده، برای آن تصمیم گیری نشود! پشیمانی؟ خیلی.

حرف آخر؟ مواد مخدر و روابط نامشروع زندگی ها را نابود می کند. بنابراین از زوج های جوان می خواهم از این دو هیولای خطرناک و وسوسه انگیز دوری کنند تا فرجامی مانند زندگی من نداشته باشند.



قتل مرد ۳۳ ساله در مینودشت به دلیل اختلافات مالی

پس از انتقال به بیمارستان به علت شدت جراحات و خونریزی در گذشت. وی تصریح کرد: اقدامات فنی و تخصصی پلیس برای دستگیری قاتل فراری آغاز و سرانجام در کمتر از یک ساعت با اشراف اطلاعاتی مأموران، مخفیگاه متهم شناسایی و طی هماهنگی با مقام قضایی دستگیر شد.

به گزارش ایسنا به نقل از پلیس گلستان، بای خاطر نشان کرد: متهم ۲۴ ساله در مقر انتظامی و در تحقیقات مقدماتی به ارتکاب قتل به دلیل اختلافات خانوادگی و مالی اقرار کرد و ضمن تشکیل پرونده، به مراجع قضایی معرفی شد.

مرد ۳۳ ساله با ضربه چاقو در مینودشت به قتل رسید. به گزارش رکتنا، سرهنگ علی اکبر بای اظهار کرد: یک شنبه شب گذشته در پی اعلام مرکز فوریت های پلیسی مبنی بر یک فقره درگیری در یکی از محلات شهرستان، بلافاصله مأموران انتظامی به محل اعزام شدند.

وی افزود: با حضور مأموران، مشاهده شد جوان ۳۳ ساله با سلاح سرد توسط فردی مجروح شده است که برای مداوا به بیمارستان منتقل شد. فرمانده انتظامی مینودشت در تشریح این ماجرا اضافه کرد: مجروح این حادثه

دزد نگون بخت با خودروی سرقتی به استقبال مرگ رفت

صبح همان روز یک زن هنگام عزیمت به محل کار متوجه سرقت خودروی پراید خود شده و مراتب را به پلیس گزارش داده بود. وی اظهار کرد: در بررسی های بعدی نیز مشخص شد فرد قوت شده بر اثر واژگونی،

فوریت های پلیسی ۱۱۰ را وقوع یک فقره واژگونی آن، دقیقی بعد از سرقت به کام مرگ رفت.

به گزارش خراسان، فرمانده انتظامی سیرجان در این باره بیان کرد: ماموران کلانتری ۱۲ با گزارش اعلام شده به مرکز

حوادث

۹

در امتداد تاریکی

قربانی بی مهری پدر و مادر!

دختر ۱۶ ساله ای که از منزل فرار کرده و با پناه آوردن به یک نارفیق، زندگی و آینده اش را به گونه ای دیگر به تباهی کشانده بود، خود را قربانی بی مهری و بی توجهی والدین می داند. زهره ۱۶ ساله که به سبب اتفاقات تلخی که برایش رخ داده بود، خود را به سختی به کلانتری رسانده و از پلیس درخواست کمک کرده بود، اوضاع و احوال زندگی تلخ خود را برای مسئول دایره مشاوره این گونه بیان کرد.

از وقتی بادم می آید، پدر و مادر هم همیشه با هم دعوا داشتند تا این که سال گذشته مادرم تصمیم به جدایی گرفت ولی با پاد میانی اقوام به خانه برگشت. مادر من دوست داشت همیشه حرف حرف خودش باشد و پدر هم مثل همیشه آرام و مطیع او بود و فقط با اعتراض های کوتاه سعی می کرد به بحث و دعوا خاتمه بدهد.

مدتی بود که یکی از اتاق های منزلمان را به یک مرد که ادعا می کرد در کار خرید و فروش گیاهان دارویی است اجاره داده بودیم و هر چند که حضور این فرد در منزلمان، من را خیلی آزار می داد و همیشه نگاه سنگین اش را احساس می کردم اما مادرم خیلی راحت با او رفتار می کرد و گاهی نوع صحبت و صدای خنده هایشان، آرامش را از من می گرفت. چندین بار به حضور او اعتراض کردم ولی فایده ای نداشت. مادرم ادعا می کرد که در کار خرید و فروش به او کمک می کند و سودش را بین خودشان تقسیم می کنند. احساس خوبی به این فرد نداشتم تا این که خیلی زود متوجه شدم اجناسی که خرید و فروش می کنند، مواد مخدر است.

از سادگی پدرم و این که هیچ اختیاری از خودش نداشت خیلی ناراحت بودم و دیگر تحمل ماندن در خانه را نداشتم، از این رو به لیلا که دوست صمیمی ام بود و پدر و مادرش را در یک تصادف از دست داده و با برادرش محمود زندگی می کرد پناه آوردم و از او کمک خواستم. با کمی اکراه قبول کرد که مدتی را نزد او بمانم اما کمی که گذشت متوجه شدم هر دوی آن ها اهل مصرف مشروبات الکلی هستند و خیلی زود متوجه شدن برخی مایعات را که حالت گندیدی و بدبویی خاصی داشتند، به من هم تعارف کردند.

بادم می آید برای اولین بار که به من تعارف کردند، با نوشیدن مقدار کمی از این مواد حال بدی به من دست داد و دچار سرگیجه و تهوع شدم اما کمی بعد نتوانستم در مقابل درخواست های آن ها خودم را کنترل کنم و بعد از مدتی به خوردن مشروبات اعتیاد پیدا و خودم را بیچاره تر کردم.

بیش از یک ماه از فرار من از خانه گذشت اما از پدر و مادرم خبری نبود و مطمئن شدم دیگر هیچ اهمیتی برایشان ندارم و پس از این بود که محمود به من ابراز علاقه کرد و به شرط سپری کردن یک مدت به صورت جاری شدن صیغه محرمیت قول از دواج دادن من هم که بی جا و پناه بودم، پیشنهادش را قبول کردم و بدون کسب اجازه از والدین به محرمیت او درآمد.

محمود که خیلی زود مشخص شد معتاد هم هست، خیلی کم به منزل می آمد و به خواهرش سپرده بود که من را تنها نگذارد و اجازه بیرون رفتن را هم به من ندهد و این گونه بود که بعد از گذشت مدتی کوتاه رفتارهای محمود تغییر کرد. دایم سر هر موضوعی بهانه می گرفت و من را کتک می زد. از دست کارهای او خسته شده بودم تا این که از یکی از همسایه ها شنیدم او زن دارد و به دلیل ضرب و جرح یک نفر با چاقو فراری هم هست و همسرش هم دادخواست طلاق داده است.

کمی بعد پدر و مادرم از محل زندگی ام خبردار شدند و خواستند که مرا به منزل برگردانند اما به آن ها گفتم که فکر بر گرداندن من به منزل را از سرشان بیرون کنند و به هر سختی بود از منزل لیلا هم فرار کردم.

یک ساعتی را در خیابان ها آواره بودم، حالت تهوع و سرگیجه توانم را گرفته بود که نزد دکتر رفتم تا شاید با دارو بهتر شوم اما بعد از یک سری آزمایش متوجه شدم که باردار هستم. دنیا روی سرم خراب شد. از مطب دکتر که بیرون آمدم دوباره با محمود روبه رو شدم که بسیار عصبانی بود. من هم با تمام توان از دست او فرار کردم و با اولین تاکسی عبوری خودم را به کلانتری رساندم. محمود هم خودش را به آن جا رساند و به محض این که خواستم وارد کلانتری شوم مانع شد و شروع به کتک زدن من کرد که در نهایت با داد و بیداد من، ماموران پلیس به کمک آمدند و هم اکنون به جز کلانتری و واحد مشاوره پناه دیگری ندارم چون اگر مرا تحویل خانواده ام بدهند تا ترس آبرویشان مرا تحویل محمود می دهند...

در ادامه، کارشناس مشاوره کلانتری، این دختر جوان را به آرامش دعوت کرد و در گفت وگوهای بعدی ضمن تماس با عمویش که تنها حامی و پشتیبان او بود، وی را به اورژانس اجتماعی معرفی کردند تا از آن طریق نیز خدمات مددکاری لازم به او ارائه شود.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس کرمان